

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

صحبت در علت فصل برای جنس بود و اشکالی که مطرح شده بود که اگر قرار بر این باشد که جنس. توهمی که در اینجا هست این است که معنای جنسیت یک معنای عام و شمول هست چطور می تواند این فصل علت برای او باشد در حالتی که آن جنسیت جنسیت مطلق است، اگر جنسیت مطلق است پس بنابراین یک فصل که می تواند برای جنس مطلق علت باشد از آنجائی که جنس مطلق آن ماده برای همه انواع است، پس بنابراین آن فصل می تواند فصل برای همه انواع باشد این اشکالی که در اینجا هست و اگر آن فصل علت برای جنسیت مخصوص باشد، یعنی فصل علت برای یک حصة خاصی از جنسیت است نه حیوانیت کلی نه جسمیت کلی نه فرض بکنید که یک ماده کلی یا حجریت کلی، خشبیت کلی بلکه یک خشبیت خاص فصل علت برای تحقق و تعین اوست، اگر اینطور باشد صحبت

در این است که این خصوصیت را این جنس خاص از کجا آورد؟ قبل از استناد به آن فصل که جنس فرض بر این است که تحقق خارجی ندارد، تعینی ندارد تا اینکه بخواهد یک خصوصیتی را پیدا بکند و ذات خود جنس آن ذات که حائز امکان استعدادی هست او خودش فی حد نفسه نمی تواند خصوصیت را استجلاء کند، مگر اینکه او بواسطه علت باشد این اشکالی که خب در اینجا شده.

پاسخش این است که این جنسیتی که معلول برای فصل است این معلول به این معنا نیست که بخواهد آن جنسیت به نحو کلی تحقق خارجی داشته باشد و بعد فصل بخواهد در او تأثیرگذار باشد، بلکه فصل می آید و آن جنس را متعین می کند، یعنی آن جنس را از مقام ابهام بیرون می آورد و او را متعین می کند پس تعین جنس به فصل است یعنی فصل علت در تعین است نه اینکه فصل علت در تحصیل است و فرق بین التعین و التحصّل در تحصیل خود يك امر مبهم می تواند در عالم ذهن آن تشخّص خودش را پیدا کند ولی تعین

عبارت است از همان حقیقت خارجیة نوعیه که بواسطه فصل حاصل می شود آنکه اگر مطلق باشد و علت به او قوام بدهد آن در صورتی است که جنس در خارج بخواهد معین و مشخص باشد يك فصل از فصول را شما بگیریید و يك قرعه بیاندازید يك فصل بیاید و آن جنس حیوانیت را در خود خارج، خود آن جنس را بخواهد محقق کند اشکال پیدا می شود که چطور ممکن است يك فصل يك جنس عام و دارای شمول را بتواند محقق بکند و متعین بکند و او را جنس برای همه انواع قرار بدهد این اشکال آنجا پیدا می شود که این مساله در قضیه آن تعین جنس لازمه اش این است که همه انواع از يك فصل واحد همه متعین بشوند که هو خلاف^{۲۶} و إلا اگر نه مساله این باشد که همانطوری که مرحوم آخوند ذکر کردند مساله فصل و علیتی که فصل در جنس دارد علیت در مقام ابهام و تعین است یعنی از امر مبهم در آوردن است وقتی يك شیئی از يك امر مبهمی در می آید به همان وضعیت خودش او را برمی گرداند نه به يك وضعیت دیگر و به يك شکل

دیگر، وقتی که شما یک مرکب در اینجا هست می گویند انگشتان را بزنید در آن و بعد این کاغذ را انگشت نگاری کنید این مرکب که الان انگشت شما بهش خورده یک شکل عام را به وجود نیاورده بلکه شکلی را که مطابق با شیارهای دست شماست به وجود می آورد، دیگری بخواهد بیاید و به این مرکب انگشت بزند باز رنگ شکل متناسب با شیار انگشت خود او این تحصیل پیدا می کند پس اینطور نیست که این شکل انگشت زید که الان این مرکب را متعین می کند باعث تعین و شکل پذیری همه این یک شیشه مرکب شده که در اینجا وجود دارد این شیشه مرکب یک معنا معنای ابهامی دارد که ابهامش بواسطه علیت خود همین بند انگشت برطرف خواهد شد و هر کدام از اینها حصه خود را دارد و این صورت خارجی مرکب را شکل انگشت زید و عمر و بکر و خالد تعیین می کند نه اینکه به خود این مرکب قوام ببخشد و اصلا او را در مرکبیت بهش قوام و تعین خارجی بدهد که خوب آن دیگر در اینجا معنایی نخواهد داشت. پس بنابراین اشکالی ندارد که

سلسله علل متعدده بر معلول واحد به این حیثیت
بیاید، چون معلول يك معلول مبهمی است این توارد
علل مختلفه بر معلول واحد در باب تعین خارجی و
تعین شخصی است در آنجا هر معلولی يك علت واحد
می خواهد ولی در مورد جنس که ماهیتش ماهیت
مبهمه است در آنجا اشکالی ندارد چون حصه‌ای وجود
ندارد که بخواهد اختلاف پیدا بشود. نکته‌ای که در
اینجا هست. البته بحث توارد علل واحد بر معلول
واحد ما نمی توانیم ضعف وجودی را در اینجا مد نظر
قرار بدهیم که مرحوم آخوند فرمودند که لمعلول
واحد جنسی غیر مستنکر، لضعف الوحدة فی الطبیعة
الجنسیة. ضعف وحدت در طبیعت جنسیه وحدت در
اینجا ضعیف نیست، وحدت در اینجا به قوت و قدرت
خود باقی است حقیقت وحدت در اینجا ضعیف است
نه خود وحدت، شما وقتی که معنای جنس را در نظر
می گیرید واقعا حیوانیتی که در نظر می آید شجریت و
خشبیت و حجریت منتفی است ما برای حجریت يك
وحدت قائلیم و آن وحدت وحدت حقیقیه است به

اعتبار دیگر وحدتی که در آنجا هست وحدتی نیست که قبول اثنیت و ثلاثیت و اربعیت و خمستیت و اینها بکند وحدتی که شما بر يك مساله بار می کنید چه جنس باشد چه غیر جنس چه مابه ازاء خارجی داشته باشد یا نداشته باشد در اصل وحدت انخرامی به وجود نمی آید، در آن متوحد ضعف وجود دارد که آیا این تعین خارجی است که قبول وحدت کرده است، یا صرف اعتبار ذهنی است نه در خود وحدت، شاید هم منظور آخوند همین بوده حالا به این تعبیر آمدند ایشان ذکر کردند، در اینجا خود حقیقت جنسیه دارای معنای متحصّل ذهنیه هست، آن تحصّل ذهنی به واسطه نوع اعتبار حاصل می شود و خود آن تحصّل ذهنی او احتیاج به فصل ندارد چه فصلی وجود داشته باشد یا نداشته باشد، شما تحصّل ذهنی برایتان حاصل می شود بعد فصل می آید و آن تحصّل را بارزش می کند آشکارش می کند و از مقام ابهام او را درمی آورد پس این مساله اشکالی در اینجا وارد نمی شود نسبت به این مساله بعد يك مطلبی از صاحب مباحث مشرقیه - می خواستم

بگویم مرحوم ولی بعضی‌ها شنیدم که گفتند در نوشته
داریم که این صاحب مباحث مشرقیه در اواخر عمرش
شیعه شده بود یعنی تشیع خودش را بیان کرده بوده من
جایی دیدم ولی هنوز مستندش را پیدا نکردم - وهم و
تنبیه ربما یتوهم أحد أن «الناطق» - مثلاً - إن كان علة
للحيوان المطلق، لم يكن مقسماً له اگر ناطق علت
حيوان است پس مقسّمش نیست چون مقسّم قبل از
تعلق فصل باید وجود خارجی داشته باشد و إن كان
علة للحيوان المخصوص اگر علت برای حیوان
خودش است که مال خودش هست فلا بد و أن يفرض
تخصّصه أولاً که در تخصّصش باید فرض بشود حتی
یکون «الناطق» علة له چون ناطق باید علتش باشد
چون اول باید بگویم این مخصّص هست و این
متخصّص به يك حصة خاص است تا اینکه ناطق بشود
علتش چون خاص است این عام نیست لکن ذلك
الحيوان متى تخصّص فقد دخل في الوجود ولی این
حیوان هر وقتی که تخصّص پیدا کرد دیگر از ابهام
بیرون آمده و داخل در وجود شده وقتی داخل در

وجود شد دیگر فصل می خواهد چکار؟ دیگر نیاز به فصل ندارد واستغنی عن العلة بوجوده دیگر نیاز به فصل ندارد والحل في ذلك: خب رفع این وهم أن الفصل لكونه علة لطبيعة الجنس متقدم عليها خب این يك امر واضح است فسيببية السبب ليس لأن المعلول اقتضاه سببیت سبب بخاطر این نیست که معلول اقتضای او را می کند بلکه بخاطر این است که او معلول را ایجاد می کند عكس قضیه معلول چیزی نیست تا اینکه اقتضای سبب کند، سبب است که معلول را در خارج ایجاد می کند و ما می گوئیم این علت برای معلول شده لكونه ما وجد بعد في مرتبة السبب، معلول هنوز در مرتبة سبب پیدا نشده بل لإيجاب السبب وجوده این سبب وجود او را ایجاب می کند فكذلك هاهنا ليس مثل همان علیت و سبب برای ماهیات و ظهور ماهیات در خارج به اضافة اشرافیه این مساله هم به همان کیفیت است ليس أن الحيوان بحيوانيته اقتضى أن يكون له فصل، خود حیوانیت در ذات، اقتضای فصلیت نمی کند چون اگر

خود حیوانیت در ذاتِ خودش اقتضای فصلیت بکند
پس نفس حیوانیت در هر جا تحقق پیدا می کند باید همه
فصول در آنجا تحقق داشته باشد چون صحبت این
است که خود ذات حیوانیت اقتضای فصل می کند چند
تا فصل داریم؟ صد میلیارد فصل داریم پس در هر کجا
که حیوانیت ظهور پیدا کرد همه فصول هم باید شما
بگویید بیا، دو دو تا می شود شانزده تا حالا کی می آید
ثابت کند؟ شبهه انداختن هم خیلی دیگر امروزه رسم
شده که هی فقط شبهه باشد، هی فقط طرح شبهه
بشود، آن وقت طرح شبهه نه به اینکه حالا يك مسأله
بی اصل و حساب، نه هر چیزی که با ذهن جور در بیاید
مطرح بشود هر چیزی که با ذهن جور نیاید با هزار تا
انگ و منگ و اینها از دایره کنار گذاشته بشود، به نظر
می رسد خیلی دیانت سست شده اینها همه به این بر
می گردد تا آدم در دین خودش اهتنامی نداشته باشد این
مسائل پیش نمی آید، وقتی که نه خیلی قابل توجه نباشد
دیگر هر جوری بود مسأله مهم نیست، حالا فکیف به
اینکه بخواهد آن دیانت با ذوق خود آدم هم جور نیاید

الان بسیاری از مطالبی که ما انجام می‌دهیم بر خلاف فکر ما و بر خلاف نفس ما و بر خلاف مشتبهات است ولی خوب در عین حال انسان انجام می‌دهد چون بالاخره آدم است بخاطر اطاعت از بزرگی انسان خیلی کارها را انجام می‌دهد ولی بر خلاف نفسش است، اگر قرار بود که انسان کارهای که مطابق با نفسش است انجام بدهد جنگل بود، اینکه شما الان از قانون راهنمایی کنار چهار راه می‌ایستید و تخطی نمی‌کنید بخاطر چیست؟ خوب دلتان می‌خواهد بروید بابا برو دیگر چرا می‌ایستید؟ بر خلاف نفستان چرا می‌ایستید؟ چون احترام قانون واجب است، احترام قانون لازم است، اگر قانون نباشد مملکت هر دم بیلی است یعنی این مساله ولو اینکه بر خلاف نفس است شما را ملزم به اطاعت از قانون می‌کند و همین مساله را برای خودتان در نظر بگیرید که اگر قرار باشد تجاوز از قانون برای شما مباح باشد پس تجاوز قانون برای او هم مباح خواهد بود و به همدیگر می‌زنیم پس برای اینکه به همدیگر نزنیم مجبورید بر خلاف نفستان قانون را

رعایت کنید و إلا هر کسی دلش می خواهد هرچی که موافق با نفسش نیست بیاید انجام بدهد و هیچ رادع و مانعی بر این قضیه نداشته باشد، امروزه این مسائل و این تشکیات هم‌اش بخاطر آن بی‌بندوباری باطن است باطن بی‌بندوبار شده دنبال مستمسک برای توجیه ظاهر می‌گردد، آن اصل خراب شده آن ریشه خراب است، دنبال این می‌گردد که عیب را متوجه خودش نکند، ایراد را متوجه خودش نکند دنبال آن می‌گردد، والا خب دلیلی ندارد بر اینکه انسان بیاید یقینات را کنار بگذارد فکذلك هاهنا لیس أن الحيوان بحیوانيته اقتضى أن يكون له فصل و إنما من قبله الحاجة المحضة من دون اقتضاء أمر معين از قبل آن به اصطلاح حیوان حاجت محضه است و اقتضایی نیست بدون اینکه اقتضای امر معینی را بکند حیوانیت در ذاتش نیست که کدام فصل را قبول می‌کند آن فصل است که می‌آید زور می‌گوید و حیوانیت را همچون وضعیت شکل خودش در می‌آورد حیوانیت مثل يك بچه‌ای می‌ماند که شیرخوار در اینجا افتاده خب بلندش می‌کنید اینجا

می گذارید، از اینجا بلندش می کنید آنجا می گذارید،
خود بچه لا إقتضاء است، اراده‌ای از خودش ندارد مثل
يك حیوانی می ماند، الاغی می ماند که این فرض کنید
بیرون است يك طناب هم دستش هست آیا در الاغ
إقتضاء می کند که مرا به خیابان ببرید، خب يك همچنین
چیزی شما تا بحال دیدید؟! یا مرا به دکان بازار ببرید،
یا فرض کنید که بر گرده من هندوانه و خربزه بگذارید
یا سیب و گلابی بگذارید نه می گوید من خرم خدا هم
مرا خر کرد افساری هم به گردن من گذاشتید و من را
در خیابان ببرید حرفی ندارم لا إقتضاء هستم خر
می گوید من لا إقتضاء هستم هرکی بیاید افسار مرا
بگیرد من دنبالش می روم، این خرها را که شما می بینید
اینها فقط يك افسار دارند و چیز دیگری ندارند،
می گوید افسارم را دست هر کسی بدهید من حرفی
ندارم، امروز این افسار مرا بگیرد و هرکجا می خواهد
برد برد، فردا یکی دیگر می آید افسار مرا می گیرد برد،
سال دیگر یکی دیگر می آید افسار مرا می گیرد می برد
خر خر است، پنج سال دیگر یکی دیگر می آید افسار

مرا می‌گیرد حالا دیگر خراست حالا می‌خواهی ما را
در خیابان ببر ما خریم می‌خواهی در بازار ببر باز ما
خریم با رفتن به بازار ما آدم نمی‌شویم و رفتن به
خیابان، در نایشگاه کتاب هم مرا ببری خرم، اگر در
نایشگاه کتابی که می‌خواهد در بیاید اگر خرها را ببرند
اینها با رفتن در نایشگاه کتاب آدم نمی‌شوند، جایشان
عوض شده حالا آیه قرآن هم که می‌فرماید: **(كَمَثَلِ
الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَاراً)**^۱ آن وقت می‌گویند چرا اینقدر
مثالیت را با خر می‌زنی بابا آیه قرآن مثال زده او به ما
یاد می‌دهد **(كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَاراً)** این نایشگاه
کتاب را می‌بینید حالا خرها را در این نایشگاه ببرند،
اگر حالا آمدند و بردند و رفتند و یا خرها خودشان
رفتند آنجا این قضیه چی می‌شود؟ خب برود جایش
عوض شده حالا قبلا این خر در طویله بود حالا در
نایشگاه است قبلا در خیابان بود حالا فرض کنید در
فلان محله است افسارش را هم هر کی بگیرد فرقی

^۱ سوره جمعه «۶۲» آیه ۵

ندارد کله را می اندازد پایین می گوید بر امسال یکی
افسارمان را می گیرد، چند سال بعد یکی دیگر بگیرد
در هر دو حال تسلیم هستیم، تسلیم رضای الهی هستیم
این را می گویند این مقام خیریت مقام رضا و تسلیم
است آقا، این همه شما اندر کتب همین خواندید و همین
معرفت پیدا نبرده‌اید این را می گویند مقام تسلیم،
صدایت در نیاید البته صدای خر در نیاید ما را
نمی گویم صدای خر در نمی آید بار رویش بگذارید
هندوانه بگذارید فرق نمی کند اگر آجر بگذارید روی
گرده خر یا اسفار بگذارید یکی است، یعنی انگار نه
انگار که این بر گرده اش اسفار گذاشتند، بر گرده اش
قرآن بار کردند و دارند می برند دیگر از قرآن که بالاتر
نداریم، این جناب بین قرآن و بین آجر فرق نمی گذارد.

فی هذا تذكرة لمن اراد ان يتذكر و هو ان یحشی

چگونه خداوند این خر را زیاده تر از بقیه موجودات
آفریده است لکن الناطقۃ اقتضی بحسب ذاتها خود
ناطقیت اقتضا می کند آن یلزمها الحيوانیة المعینة
المطلقة اینکه حیوانیت معین مطلق است لازمه آن

ناطقیت باشد ناطقیت بدون حیوانیت که نمی‌شود
فالحاجة المطلقة حاجت مطلقه از قِبَل حیوان آمده،
حیوان می‌گوید من حاجت دارم به اینکه به صورت و
شکل و شمایی در بیایم ولی اقتضای چیزی نمی‌کنم،
اینکه از خودم بیایم بگویم که من حیوان می‌خواهم به
صورت انسان در بیایم نه، این در کار ما نیست یا حیوان
بگوید که من می‌خواهم بصورت بقر در بیایم این کار
ما نیست، می‌گوید من می‌خواهم به صورت در بیایم
این مقدار از من بر می‌آید که حیوان بگوید من به تنهایی
نمی‌توانم در خارج وجود داشته باشم مرا به صورت
در بیاورید به کدام صورت؟ خودتان می‌دانید به هر
صورتی که می‌خواهید در بیاورید، شما هر صورتی که
برای من حیوان ترسیم کردید من در مقام رضا و تسلیم
چشم بسته و گوش بسته و زبان بسته و دست بسته و پا
بسته قبول دارم مثل ورق سفید می‌گذارند جلوی آدم
می‌گویند امضاء کن بابا چی نوشته؟ به تو مربوط
نیست تو امضایت را بکن حیوان هم همین را می‌گوید
می‌گوید آنرا که من ازم بر می‌آید فقط همین مقدار است

وتعين المحتاج إليه انما جاء من قبل الفصل از قبل فصل
می آید او را متعین می کند و تعدد علل بر معلول واحد
جنسی اشکال ندارد حالا شما می گوئید که فصلها بر سر
يك معلول می آید، يك معلول را وجود می دهند در
صورتی که توارد علل ایشان می گویند عقلا جایز
نیست، ایشان می گویند آن معلولی که خارجی داشته
باشد نه معلول ذهنی و معلول تصویری لضعف الوحدة
فی الطبيعة الجنسية. که در اینجا گفتیم مساله وحدت در
اینجا نیست مساله همان معنای متوحد است، آن معنای
متوحد که عبارت از همان معنای جنسی مبهم آن
چیست؟ آن در تعین و در تحصیل ضعیف است وقتی که
ضعیف باشد هر فصلی می آید او را متعینش می کند نه
اینکه خود او فی حدنفسه دارای تشخیص و دارای تعین
باشد که آبی از علل متعدده باشد.

تلمیذ: سیوطی و اینها شیعه بوده اند؟

استاد: نمی توانیم بگوییم شیعه، البته راجع به

سیوطی کتابی از ایشان هست که در آخر عمر

اعتراف به تشیع و غصبت خلافت کرده، از سیوطی

کتابی هست و آن کتاب اگر پیدا بشود خوب خیلی خوب است، معلوم بشود این قضیه کجاست، ولی الان در دسترس نیست اسمش یک "تنبیهی" دارد منتهی من نمی دانم این در نوشته جات حاج شیخ عباس قمی یکی از این نوشته جات ایشان عربی است ایشان آنجا این قضیه را دارند، ظاهر الکنی و الالقاب در قسمت سیوطی و اینها را تحقیق بکنید ایشان آنجا اسم کتاب را ذکر می کنند، اگر اینطور باشد آن وقت انسان بعد می تواند پیگیری کند و ببیند کجاست کتاب ایشان کتاب مختصری هست کتاب بزرگی هم نیست در آنجا ایشان تصریح به غصبت خلافت خلفا می کند.

تلمیذ: ...

استاد: ولی ابن ابی الحدید نه، علی کل حال آن ته

دلش نمی آید این قضیه را ردش کند حتی اصلا خلفا را

مسخره می کند، ابن ابی الحدید می گوید کار شما جز در

رفتن در جنگها و فرار کردن چی بوده؟ شما نائم الخد

هستید یا اینکه مرد؟ ام نائم الخد انتم ولی عجیب است

که این بالاخره اینجا آدم گیر می کند بسیاری از افرادی

که اینها به مرام بزرگان نتوانستند بیایند با عین مقبولیت
بزرگان در نزد آنها مثلاً آقای حداد یا مثلاً همین قضیه‌ای
که مرحوم آقا راجع به آن آقا گفتند که کربلا رفته بودند
و هر راهی را که می‌رود می‌بیند چاره‌ای ندارد،
می‌گوید: این می‌گوید خب برو سوال کن برو پرس
بلند می‌شود می‌رود سوال می‌کند يك اشکال
نمی‌تواند بگیرد اگر يك اشکال بگیرد هان اینجایش
خراب است يك اشکال نمی‌گیرد، بعد استخاره بکنیم
بابا تو موقع نماز خواندن هم استخاره می‌کنی که نماز
بخوانی یا نه؟ موقع روزه گرفتن استخاره می‌کنی؟ حق
برایت روشن است استخاره می‌خواهی چکار؟ همین
که می‌گوید يك استخاره بکنیم دیگر شما بدانید
استخاره جوری در می‌آید که این را بدتر در هچل
بی‌اندازد چون وقتی که انسان آمد با وجود روشنایی،
خیلی مساله دقیقه است، با وجود روشنایی مطلب آمد
خودش را در قبال مواجهه ضعیف کرد کارش را
ساخت تمام شد، کار خودش را دیگر ساخت یعنی
گفت من مرد راهش نیستم، وقتی برایت قضیه روشن

است خب پذیر، صاف به خدا بگو خدایا فوقش هم
گمراه شدی که شدی به خدا بگو خدایا من راهم برای
بدست آوردن ادله همین‌ها بود و آن را هم انجام دادم و
گمراه شدم خب می‌خواستی نکنی، می‌خواستی نکنی،
ولیات برای چی زنده است؟ این ولی خودت را برای
چی زنده درست کردی؟ تا اینجا نگهش داشتی و تا
اینکه بخواهد ظهور هم بکند برای کی؟ برای چه
وقتی؟ راه من اگر غیر از این است بگوید بسم الله.

یک بنده‌خدایی بود آن موقع ما را نصیحت
می‌کرد خب قصد خیر هم داشت گفت شما باید
راجع به راهتان و وضعیتتان باید بروید توسل کنید
گفتم خب توسل کنم، گفتم شما راهی برای توسل
سراغ دارید که بنده انجام بدهم، یک راهی، خاصی،
دعایی روزه‌ای قبلش نمازی چیزی ذکری فلانی
گفت: نه همین استقاسه و فلان و اینها به امام رضا
کفایت می‌کند، گفتم دیگر غیر از این مساله‌ای نیست
چیز دیگری به نظرتان نمی‌رسد؟ گفت: نه گفتم:
هیچی یک دفعه شک برش داشت که حالا چی
می‌خواهم بگویم؟ گفتم حالا دارم ازتان سوال

می‌کنم دارم از شما راهنمایی می‌خواهم چرا
ایستادی؟ تو که اینقدر یقین به توسل داری خب چرا
ایستادی؟ چرا دیگر اینجا به پ پ پته افتادی؟ شما
می‌گویی: توسل قبول دارم و می‌پذیرم، خب راهی
سراغ دارید که اگر من رفتم و توسل کردم و نشد
بگویند نه این یک راه خاصی دارد از الان بگو راهش
چیست؟ نماز است بخوانیم، روزه است بگیریم
دعای چی چی است بخوانیم این راهی که برای
توسل یک فکری کرد گفت: نه توسل است گفتم اگر
من رفتم و کرده باشم چی؟ گفت چی شد؟ گفتم به
شما چه ربطی دارد؟ آن دیگر به شما ربطی ندارد که
نتیجه چی شد، شما می‌گویید این راه را برو، مگر
نمی‌گویند من رفتم راه دیگر هم که نشان نمی‌دهید،
می‌گویند همین کفایت می‌کند، نشان می‌دهید بگو
بسم الله بروم انجام بدهم روزه بگیرم فلان بکنم هر
کاری بکنیم، دعای آل یاسین بخوانیم و زیارت امین
الله و دعای مکارم الاخلاق هرچی می‌خواهیم
بخوانیم بالاخره در نرو با این حرف که باید توسل
کنید و من را از استدلال بیاندازید و از حجج دست

مرا خالی کنید در نرو بگو توسل است بسیار خب ما
این را می پذیریم خب شما که الان این را می گوید،
گفتم خب حالا اگر من رفته باشم و انجام داده باشم
گفت خب نتیجه اش چی شد؟ گفتم به شما ربطی
ندارد دیگر، آتش دیگر به شما مربوط نیست شما
می گویی راه را برو و ما هم رفتیم گفتم پس هر
نتیجه ای که داشت شما ملتزم می شوید که به آن
نتیجه عمل کنم، گفت باید ببینیم گفتم هان چی شد؟
باید ببینیم چی شد؟ شما که فرمودید: توسل پس
بفرمائید که توسلی بکنید که نتیجه اش هم مطابق میل
حضرت عالی در بیاید آن را بکنید، از اول خب بگو
بابا اینقدر ما را نیچان، بعد هم بگو چرا توسل؟ این
را بکن دیگر چرا امام رضا برویم و او را به در دسر
بیاندازیم بابا خب تو که دنبال این آمدی خب چرا
اینجا آمدی؟ حالا در خانه ات نشسته بودی و انجام
می دادی و می رفتی هر کاری بود انجام می دادی، اینها
همه اش بازی است حالا می آید می گوید آقا باهاش
صحبت دارند می کنند دارم باهاش حرف می زنم
خب چه راهی؟ برویم امتحان کنیم خب بفرمائید

بروید امتحان کنید خب رفتی کردی بعد چی شد؟
خب چرا می ایستی؟ تو وقتی که الان خدا این راه را
برایت قرار داده که بر اساس فهم و شعور و ادراک
انتخاب کنی و تو هم همین راه رفتی دیگر نگرانی از
چی داری؟ راهی که خدا قرار داده بفرما، امام زمان
تو راه دیگری سراغ داری بسم الله، ما که حرفی
نداشتیم خودتان گفتید این راه را بروید، خودتان
گفتید این گچ را کنار بگذارید، به جای گچ چیزهای
دیگر در کله تان بگذارید خودتان گفتید طبق دلیل و
ادله و فحوص و این حرفها خودتان گفتید روایت امام
سجاد وقتی می خواهید برویم سراغ کسی به فهم و
عقلش و به معرفتش نگاه کنید ما خودمان رفتیم
دیدیم و دیدیم مساله غیر از این است خب دیگر چرا
می ایستی؟ استخارهات چیست؟ استخاره دیگر
نمی خواهد، یک راه است و در این هم شکی دیگر
وجود ندارد، پس چرا این قضیه پیدا می شود؟ چون
آقای فلان با این طریقه مخالف نبودند، مرحوم فلان
«ح» را هم خیلی غلیظ بگوئیم که شک را بیشتر کند
مرحوم دندلجی و بندلجی و فلان با این راه مخالف

بودند، مرحوم آقا فلان راجع به اینها احتیاط می‌کردند، مرحوم آیت‌الله فلان در استکان اینها آب نمی‌خوردند و قائل به احتیاط بودند این مرحوم، مرحوم‌هایی که درآمده این می‌آید چکار می‌کند؟ بیچاره را به استخاره می‌اندازد، ای دَدَم وای، خدا می‌گوید خیلی خب راه که برایت روشن شد، طریق که برایت روشن شد رفتی و همه چیز را هم خودت تجربه کردی، درست شد اینها را همه را تجربه کردی دیگر چرا دنبال استخاره می‌گردی؟ اینکه بروم دنبال استخاره یعنی چی؟ نمی‌خواهم بپذیرم نمی‌خواهم این وضعیت و حقیقت را برای خودم ثابت کنم. ابی‌الحدید و اینها هم همینطوری بودند در عین حال به امیرالمؤمنین نگاه می‌کرده می‌دیده اوه اوه نمی‌شود اصلاً نزدیک شد، نمی‌شود اصلاً به آن عالم نزدیک شد، آن اشعار عجیبش:

فیک رسول‌المجتبی فیک البتین الانزع اشعاری

که دور گنبد نوشته شده والملاء المقدس اجمع موسی

و کلیم و عیسی همه در وجود جمع شده آخر آدم راجع

به امیرالمؤمنین چی دارد می‌گوید

فیک الرسول المرتضیٰ فیک الامام المجتبیٰ فیک
البطین الانزع واقعا آن اشعاری که راجع به
امیرالمؤمنین دارد دیگر کدام شیعه می‌آید یک همچین
حرفهایی را بزند؟ ولی وقتی که نگاه می‌کنیم به آن ته
قضیه این عمر را مسخره می‌کند ولی وقتی که می‌رسد
به مسأله خلافت، آن مسأله اساسی یک طوری می‌گوید
که بالاخره شده دیگر شده و نمی‌تواند آن چاقوی قاطع
خودش را بگذارد و قطع کند بین باطل و بین حق و
اظهار براءت بجوید این کار را نمی‌تواند بکند اینها
دیگر نقاط ضعف است خیلی‌ها همینطورند خیلی‌ها
همین جور است تا این جور هم نباشد فایده‌ای ندارد.

تلمیذ: ...

استاد: نه بابا مسیر یومین منظور در مسافت
است نه مسیر یومین با وسایل خاص، مسأله
مسافرت مسأله دور شدن از منزل است، در دور شدن
از منزل دیگر مسیر یومین نیست، فرقی در خود
واسطه نیست، فقط یک مقدار مسافت مشخص
است، اگر پیغمبر الان بودند برای ماشین الگانس

می فرمودند مسیر یک ربع ساعت الگانس، در مسیره یومین که راجع به سفر است در آنجا میزان دور شدن از منزل است که آنجا سفر به آن مقدار محقق می شود، حالا فرض بکنید که اگر یک وقتی آدم با یک خر لنگ بجای اسب بخواهد سفر کند، حالا این خر لنگان آمد و به جای مسیره یومین، ثلاثه ایام این را طی کرد، رسول خدا می گوید مسیر یومین یا می گوید ثلاثی ایام؟ چرا؟ به خاطر اینکه آن مسافتی که باید طی بشود خب طی نشده آن میزان دور شدن که دیگر با آن دور شدن شخص را نمی گویند در وطن است، می گویند خارج از وطن است آن مسافت، حالا اگر یک وقت مسیر یومین شد فرض کنید یک زمانی در زمان ظهور حضرت به جای ماشین، مردم سوار موشک شدند آن مسیر یومینش که می شود کره ماه دیگر زمین نیست.